

شهید سید محمود حسینی



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	سید نصر الله
تاریخ تولد	۱۳۴۸/۰۶/۲۵
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۱/۰۲
محل شهادت	خرمال
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	برازجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

بسم رب الشهداء

زندگی نامه شهید سید محمود حسینی :

شهید سید محمود حسینی فرزند سید نصرالله حسینی در سال ۱۳۴۸ در شهرستان دشتستان در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود و در دامان مادری تقوی و پدری دلسوز و متعهد پرورش یافت . در سن

۷ سالگی پا به عرصه علم و دانش گذاشت و دوران ابتدایی را با موفقیت در مدرسه شهید جاوید کازرونی سپری نمود و در دوره راهنمایی را در مدرسه شهید منتظری تا سال دوم راهنمایی با موفقیت پایان رساند و

با وجود کمی سن با جعل کردن کپی شناسنامه سن خود را بزرگ نموده و به شهرستان فیروزآباد جهت

آموزش نظامی اعزام گردید و سپس به جبهه غرب در منطقه کردستان عزیمت نمود و از آن تاریخ به بعد

در جبهه‌های غرب و جنوب با نبرد با بعثیون کافر پرداخت و پس از مرخصی کوتاه مدت مجدد راهی جبهه حق علیه باطل گردید تا اینکه در مورخه ۲/۱/۶۷ در جبهه‌های غرب کشور در منطقه خرما و دجله مفقود گردید که پس از ده روز با تلاش و کوشش پدر گران قدر شهید و همزمانش جسد پاک و مطهر شهید در منطقه جنگی مورد شناسایی قرار گرفت و به زادگاهش برازجان انتقال داده شد و در جوار تربت پاک شهیدان

در بهشت سجاد (ع) کنار همزمانش به خاک سپرده شد .

وصیت نامه

بسم رب الشهداء

وصیت نامه شهید سید محمود حسینی:

وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة.

به نام ا[معبود عاشقان بدو پیوسته وبا سلام بر تمامی مظلومان تاریخ که از صدر تاکنون مظلومانه به اسلام خدمت می کنند. این چند کلمه را برای برادران بسیجی ام مینویسم ودر این وقت که دارم مینویسم در خود احساس میکنم که ارزش این را ندارم وصلاحیت اینکه برای برادران بسیجی وصیتی و سفارشی کنم نمی بینم ولی بر حسب وظیفه صفحات سفید این دفتر را با خطهای درهم و برهم سیاه می کنم.ای بسیجیان عزیز بار انقلاب بردوش شماست شما باید که باید اسلام را در جامعه بگسترانید راه درازی در پیش است احتیاج به توشه است. برای حکومت اسلام بر دلها باید از خودمان شروع کنیم باید اسلام را در خود پیش از همه و بیش از همه پیاده کنیم، باید سعی کنیم بسیجی واقعی باشیم (دلهایتان را آرامش دهید با یاد خدا) در کارهایتان رضایت خدا را مبدأ قرار دهید بیاد خدا و برای خدا قدم بردارید آنچه آنچنان که از شما انتظار هست باشید و در راه اسلام هوشیار باشید، یاد شهداء را زنده نگه دارید، تا به حال شهدای زیادی به اسلام تقدیم کرده اید و خواهید کرد پس قدر یکدیگر را بدانید اخوت و ایثار را در میانتان بپا دارید و حفظ کنید اگر کسی خطا کرد سعی بر ارشاد آن داشته باشید و به فرامین امام این بزرگ پرچمدار نهضت حسینی گوش فرا دهید و فرمانبرداری از او را رأس امور خود قرار دهید نکند خدای ناکرده قلب امام امت و امام زمان(عج) آزرده شود. نماز را بپا دارید نمازهای جماعت و جمعه را مدام بپا دارید توسل به ائمه اطهار(ع) را فراموش نکنید، دعا را در میان خودتان گرم نگه دارید.

سید محمود حسینی

ستاد یادواره شهدای حوزه مقاومت بسیج نجف اشرف برازجان

مصاحبه

بسم رب الشهداء

خاطرات

بسم رب الشهداء

خاطراتی از شهید سید محمود حسینی:

پدرش سید نصر... خوشحال از اینکه صاحب پسری دیگر شده است. البته خود ایشان قبل از اینکه صاحب فرزند پسری شود خواب می دید که تفنگی در دست دارد و حالا او دو پسر و یک دختر دارد، از قبل خود نامش را انتخاب کرده بود محمود، که حرف اولش به برکت نام مبارک جدش پیامبر حرف «میم» باشد. سید محمود از لحاظ سنی با برادر بزرگترش سید محمد شش سال اختلاف سنی داشت. سید محمود در سن کودکی بسیار بازی گوش بود ولی محمد، آرام و گوشه گیر بود. محمد در سن نوجوانی به تفریح و فعالیت زیاد علاقه مند بود ولی محمود بر عکس به تفریح علاقه چندانی نشان نمی داد و بیشتر در نزد بزرگان می نشست و به مسجد می رفت خصوصاً به بسیج زیاد مراجعه می کرد، در سال دوم ابتدایی به عضویت انجمن اسلامی شهید مطهری واقع در خیابان آیت الله طالقانی کوچه شهید مطهری در آمد. آن موقع سرپرست انجمن سید محمد رضا علوی بود که با دست خود وی را برای عضویت در این انجمن تأیید کرد. ۱۴ سال پیش نداشت که کارت قلبی با سن ۱۵ سال ترتیب داد و سال ۶۲ راهی جبهه جنگ شد. اول بار او را راهی مهاباد کردستان کردند او از همان اول یعنی با داشتن سنی کم و تجربه اندک توانایی های خود را در آموزش نشان داد و جز گروه تخریب شد، یعنی سید محمود ۱۴ ساله تحصیلات خویش را رها کرده و راهی میادین مین کافر شد و با گروهی به شناسایی منطقه می پرداخت.

پدر شهید بعد از این توضیحات درباره شهیدش می گوید: سه ماهی را در کردستان بود و بعد از سه ماه به خوزستان اعزام شد و در تیپ المهدی در گروه تخریب جا گرفت بعد از مدتی بر اثر بمباران پایش شکسته شد و او را به خانه بر گردانند. یکی از همسایه ها تعریف می کرد موقعی که شنیدم سید محمود از جبهه برگشته خوشحال شدم زیرا من آنها را مانند پسرانم دوست داشتم حتی الان وقتی اسم آنها به میان می آید نا خود آگاه گریه ام می گیرد با این که سرم شلوغ بود ولی با خودم گفتم بروم خانه سید نصر...، سید محمود را ببینم مطمئن شوم که سالم است و بعد به خانه برگردم خلاصه به دیدن سید محمود رفتم، دیدم در رختخواب خوابیده و پایش را گچ گرفته اند با خوشحالی خندیدم و گفتم: الحمد لله، پایت را عراقی ها شکستند تا دیگر نتوانی بروی جبهه، فقط پایت را باید می شکستند تا دست از سرشان برداری؟؟؟ او با کمال قاطعیت در جواب من گفتنه دوباره خوب می شوم و برمیگردم و خدا کند که دیگر از جبهه برنگردم. چنان این حرفش را با اطمینان اعلام کرد که دلم یکباره ریخت و گونه هایم سراسر اشک گردید و با صدای بلند شروع کردم به گریه کردن، گفتم خدا نکند که برنگردی ان شاء الله که دشمن به خانه اش برنگردد. ولی او ساکت نمازد و در ادامه حرفهایش افزود: آرزو دارم سرم را مثل سرورم حسین از تنم جدا کنند و همان طور هم که از خدا خواست بود شد. سید محمود به هنگام گذاشتن مین در منطقه دجیله و خرمال عراق واقع در سد بندری خان فروردین ۶۷ در سن ۱۹ سالگی خداوند او را به درجه رفیع شهادت رساندند.

بعد از شهادت، خبر را شهادتش را به من رساندند، من که خود پاسدار بودم چند روزی را مرخصی گرفتم تا به جستجوی فرزندم پردازم. با یکی از دوستان سید محمود که در گروه تخریب با یکدیگر بودند به نام ابراهیم حسین آبادی راهی اهواز شدیم تا از لشکر المهدی (عج) اثری از محمود پیدا کنیم و از جزئیات حادثه با خبر شویم. در آن جا یک دوربین دید در شب را برداشتیم و به منطقه دجیله و خرمال رفتیم ولی گروه تخریب به ما اجازه پیشروی ندادند و گفتند که ما به منطقه آشنایی کامل نداریم ممکن است که بر روی مین دشمن و یا خودی برویم. فصل بهار بود، علف ها هم بزرگ شده بودند به طوری که کار جستجو و تفحص را طاقت فرسا کرده بودند و دید را ضعیف. همه شب گروه تخریب ساعت ۸ به تفحص جسد سید محمود می رفتند و ساعت یک بعد از نیمه شب برمی گشتند، تمام بیمارستانی صحرایی حتی در زیر پل ها و روی آبها و میان علف ها، ولی مثل اینکه جسد سید

محمود نمی خواست خود را به ما نشان دهد. ما همچنان سماجت به خرج دادیم تا شاید جسد سید محمود را بتوانیم پیدا کنیم . قریب به دو هفته گذشت و من همچنان اصرار داشتم که به جلو روم و جسد محمود را پیدا کنم ولی آنها مانع این کار شدند و به من قول دادند که خودشان به زودی پیکر مطهر پسر را پیدا خواهند کرد.

دمدمه های صبح یکی از روزهای بهاری بود که سید محمود خودش را به ما نشان داد و برادران مخلص تخریب چی پیکر مطهرش را پیدا کردند. من پیکر بی سر سید محمود را دیدم ولی اشکی جاری نساختم و تنها از درون شعله ور شدم و گفتم: لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم، من که به خاک پای حسین هم نمی رسم ، الهی این هدیه را دادم در راه تو. ان شاءالله که خداوند متعال بپذیرد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران